

موضوع: شرط پنجم (از طلا نبودن) / شرائط لباس مصلى / كتاب الصلاة

خلاصه مباحث گذشته:

متن خلاصه ...

۱ شرط پنجم (از طلا نبودن)

۲مسأله ۲۱ (نماز در مشکوک الذهب)

صاحب عروه می فرماید: لا بأس بالمشکوک کونه ذهباً فی الصلاة و غیرها: اگر شک کنیم چیزی طلا است یا نه، می توان آن را چه در نماز و چه در غیر نماز پوشید.

این مطلب صاحب عروه صحیح است؛

الف) در شبهات موضوعیه می توان استصحاب عدم کونه ذهباً جاری کرد و این استصحاب لازم نیست به نحو عدم ازلی باشد تا کسی بگوید آن را قبول ندارم. بلکه می توان به نحو عدم نعتی استصحاب جاری کرد زیرا ذهب شدن یک تحوّل در اجسام است و خدای متعال از روز اول طلا را خلق نکرد بلکه ناشی از تحوّل در عالم تکوین است که برخی از مواد به تدریج به طلا تبدیل شدند و لذا می توان استصحاب کرد که وقتی این فلز بود طلا نبود استصحاب می کنیم که هنوز هم این فلز طلا نشده است. و موضوع اثر، ذهب بودن است و استصحاب می گوید این فلز ذهب نیست و لازم نیست ثابت کنیم پس این فلز، آهن است زیرا آهن بودن موضوع اثر نیست «نماز بخوان و نماز در ذهب نخوان» و لذا این اصل بدون معارض جاری می شود (و با استصحاب عدم آهن بودن فلز تعارض نمی کند)

و ذهب شدن مصداق استحاله است که به نظر ما در موارد شک در استحاله، استصحاب عدم استحاله جاری است و لذا در ژلاتین ها اگر شک کنیم که استخوان حیوانی غیر مذگی استحاله شده است یا نه، استصحاب می گوید هنوز استحاله نشده است و لذا خوردن آن جایز نیست.

و می توان به جای استصحاب، چه در نماز و چه در غیر نماز براءت از حرمت لبس مشکوک جاری کرد.

ممکن است صاحب عروه در اینجا به قاعده مقتضی و مانع نیز تمسک کند زیرا صاحب عروه این قاعده را قبول دارد و در مسأله ۵۰ نکاح صریحاً فرموده اند که اگر مقتضی را احراز کردیم و در وجود مانع شک کردیم بنا بر عدم وجود مانع می گذاریم و این قاعده ربطی به استصحاب ندارد و اصلی عقلایی است و نماز مقتضی صحت است و ذهب مانع از صحت است و لذا اگر در مانع شک کنیم بنا بر عدم مانع می گذاریم. و البته ما این مطلب را قبول نداریم.

ب) گاهی شبهه مفهومی است و نمی دانیم عرفاً به این مقدار طلا می گویند یا نه؛ مثلاً نمی دانیم عرف به طلای مغشوش که غش آن زیاد است طلا می گویند یا نه که شبهه مفهومی می شود و می توان از حرمت این مورد یا از مانعیت آن در نماز براءت جاری کنیم.

نکته: لبس ذهب مانع است و انحلالی است یعنی «ما یصدق علیه لبس الذهب» مانع است و نمی دانم بر لبس این فلز مشکوک لبس ذهب صادق است یا نه و لذا براءت از مانعیت لبس این فلز مشکوک جاری می کنم زیرا لبس ذهب بودن حیثیت تعلیلیه است برای این که اگر لبس مصداق لبس ذهب باشد در نماز مانعیت داشته باشد و لذا اگر شک کنیم که این لبس، لبس ذهب می باشد یا نه، در مانعیت لبس شک می کنیم و براءت از مانعیت آن جاری می کنیم.

و این مورد با شک در وجود قهقهه تفاوت دارد زیرا قهقهه مانع است و شک در وجود قهقهه شک در مانعیت نیست بلکه مانعیت معلوم است و تنها در وجود مانع شک داریم. بله اگر شک

کنیم که ضحکی مصداق قهقهه می باشد یا نه برائت از مانعیت جاری می شود زیرا قهقهه بودن حیثیت تعلیلی برای مانعیت ضحک است و لذا با شک در قهقهه بودن ضحک شک در مانعیت ایجاد می شود و می توان برائت جاری کرد. خلاصه این که هر کجا در مانعیت موجود شک کنیم می توان برائت از مانعیت جاری کرد.

۳مسأله ۲۲ (حکم جاهل و ناسی)

صاحب عروه می فرماید: إذا صلی فی الذهب جاهلاً أو ناسياً فالظاهر صحتها

۳.۱ حکم جاهل به موضوع

بارها بیان کرده ایم که نظر صاحب عروه به جاهل به موضوع است و راجع به جاهل به حکم در مسأله ۶۷ فروع علم اجمالی عروه تصریح به احتیاط واجب به اعاده نماز می کنند و لذا نظر ایشان در این موارد به جاهل به موضوع است.

و حق با ایشان است که جاهل به موضوع یا ناسی به موضوع اگر در انگشتر طلا نماز بخواند به دلیل حدیث لاتعاد نمازش صحیح است و «لا یصلی فی الذهب» می توان مشمول حدیث لاتعاد باشد و مانند ما لایؤکل لحمه نیست که تعبیر «الصلاة فیہ فاسده» لاتقبل تلك الصلاة حتی یصلی فی غیرها» داشت و لسان آن لسان امر به اعاده بود و شبهه این بود که لسان «لاتعاد» بر لسان امر به اعاده حاکم نیست ولی در اینجا این گونه لسانی نداریم و تنها لسان نهی از لبس ذهب و صلاة فی الذهب وجود دارد و قطعاً مشمول حدیث لاتعاد است. و ممکن است برخی فکر کنند که حیث لاتعاد ناظر به نقیصه است و پنج استثناء نیز مربوط به نقیصه است صحیح نیست زیرا لاتعاد اطلاق دارد و نقیصه و زیاده و ایجاد موانع را شامل می شود و در مورد پنج استثناء نیز در مورد رکوع و سجود، زیاده رکوع و سجود مانعیت دارد ولی در وقت و قبله و طهور زیاده و مانعیت مطرح نیست ولی دلیل نمی شود حیث لاتعاد مختص به أجزاء و شرائط باشد بلکه شامل ایجاد موانع عن جهل أو نسیان می شود.

۳.۲ حکم جاهل به حکم

راجع به جاهل به حکم ما بر خلاف صاحب عروه حدیث لاتعداد را شامل جاهل به حکم می دانیم و حتی وفاقاً للسیّد الصدر و الشیخ الاستاذ معتقدیم حدیث لاتعداد جاهل مقصر غیر متردد را شامل می شود ولی جاهل مقصر متردد را شامل نمی شود و حدیث لاتعداد از آن انصراف دارد زیرا ظاهر حدیث لاتعداد در مورد کسی است که فکر می کرده است که به وظیفه عمل می کند و بعد کشف خلاف می شود نه این که موقع عمل نمی داند وظیفه اش این گونه است یا این گونه نیست و با تردید نماز می خواند و چنین کسی از ابتدا نباید مثلاً در لباس ذهاب نماز بخواند و لاتعداد از آن انصراف دارد ولی اگر معتقد بود یا غافل از مانعیت لبس ذهاب در نماز بود ولو از روی تقصیر معتقد یا غافل شده باشد حدیث لاتعداد شامل آن می شود.

و جاهل متردد به موضوع، در حال عمل استصحاب و برائت دارد و فکر می کند که نمازش ولو به صحت ظاهریه، صحیح است ولی در رابطه با جاهل مقصر متردد، عقل او حکم می کند که نمی توانی به این نماز اکتفا کنی ولی همین طور می خواند و می گوید ان شاء الله مشکلی پیش نمی آید؛ لذا این شخص مشمول حدیث لاتعداد نیست.

خلاصه این که به نظر ما در شمول حدیث لاتعداد نسبت به جاهل قاصر و جاهل مقصر غیر متردد تفاوتی نیست و نظر مرحوم تبریزی همین است و آقای صدر هم همین نظر را دارند که در حاشیه منهاج ذکر کرده اند. ولی صاحب عروه در مورد جاهل به حکم چه قاصر و چه مقصر احتیاط واجب کرده اند که مشمول حدیث لاتعداد نیست.

تذکر: جاهل مقصر غیر متردد نیز داریم زیرا گاهی اعتقاد ناشی از تقصیر است و مثلاً ابتدا شک دارد ولی با خودش توجیه می کند که یک مثقال طلا چیزی نیست که بخواهد نماز را باطل کند و کم کم این توجیه باور او می شود و اعتقادش این می شود که نماز با انگشتر طلا باطل نمی شود که این شخص هر چند معتقد به خلاف است ولی چون پیشینه اش کوتاهی بوده است جاهل مقصر می شود. و جاهل قاصر کسی است که در جهل خود معذور است و مثلاً از کسی تقلید می کرده است که قائل بوده است انگشتر طلا مصداق لبس نیست و نماز در انگشتر طلا مصداق «صلاة فی الذهب» نیست و مدت ها در انگشتر طلا نماز می خوانده است و بعد فهمیده است که انگشتر طلا مصداق لبس است و نماز در آن مصداق «صلاة فی الذهب» است.

۴مسأله ۲۳ (قاب و زنجیر ساعت)

لا بأس بكون قاب الساعة من الذهب إذ لا يصدق عليه الآنية و لا بأس باستصحابها أيضا في الصلاة إذا كان في جيبه حيث إنه يعد من المحمول نعم إذا كان زنجير الساعة من الذهب و علقه على رقبتة أو وضعه في جيبه لكن علق رأس الزنجير يحرم لأنه تزيين بالذهب و لا تصح الصلاة فيه أيضا

۴.۱ حکم قاب طلاى ساعت

جلد و قاب ساعت اگر از طلا باشد اشکالی ندارد زیرا نه بر قاب ساعت که در جیب می گذارند لبس صدق می کند و نه بر این قاب، آنیه صدق می کند که اگر آنیه صدق می کرد شبهه حرمت استعمال آنیه ذهب داشت و البته اگر آنیه هم صدق می کرد برای نماز مشکل ایجاد نمی کرد و مشکل برای نماز موقعی ایجاد می شود که لبس و صلی فی الذهب صدق کند.

قاب ساعت که از طلا است طبعاً مصداق تزین می باشد ولو در آن لحظه ای که ساعت را از جیب خود بیرون می آورد تا زمان را متوجه شود ولو وقتی که در جیب است و پنهان است تزین نیست.

منتها تزین گاهی غیر جسدی است مثل ماشین مدل بالا سوار شدن تزین است ولی تزین جسدی نیست. و گاهی جسدی است مثل لباس شیک پوشیدن؛ هر دو تزین اند ولی ظاهر أدله نهی از تزین، تزین جسدی است و تزین غیر جسدی دلیل بر حرمت ندارد و تزین به قاب ساعت در هنگامی که از جیب خارج می شود باید بررسی شود که شبیه تزین به ماشین مدل بالا است یا شبیه تزین به لباس است که در ضمن همین مسأله بحث خواهیم کرد.

پس قاب طلا برای ساعت اگر در جیب باشد نماز را باطل نمی کند زیرا مصداق لبس نیست و تنها مصداق حمل است و قبلاً گفته ایم که حمل ذهب نه حرام است و نه مبطل نماز است.

۴.۲ حکم زنجیر طلای ساعت

صاحب عروه فرموده است اگر زنجیر ساعت از طلا باشد و آن را به گردن خود آویزان کند یا ساعت را با زنجیر داخل جیب خود قرار بدهد ولی سر زنجیر را به لباس خود وصل کند حرام است زیرا مصداق تزئین به ذهب است و نماز هم باطل است؛

این مطلب صاحب عروه عجیب است زیرا تزئین به ذهب موجب بطلان نماز نیست و برای بطلان باید ثابت کند که لبس ذهب و صلاة فی الذهب صدق می کند و ظاهر عبارت این است که اگر چیزی موجب صدق تزئین به ذهب بود نماز را باطل می کند مثل این که اگر کسی روکش دندانش طلا باشد (که موقع خواندن حمد و سوره دندان جلوی او پیدا می شود) تزئین است ولی دلیل نداریم که نماز او باطل است زیرا روایت از صلاة فی الذهب نهی کرده است و در اینجا صلاة فی الذهب صدق نمی کند و لذا مناسب بود ایشان تعلیل کنند که «لأنه لبس الذهب» و چون لبس ذهب صدق می کند هم حرام است و هم نماز در آن باطل است.

حال بررسی کنیم که آیا واقعاً لبس ذهب صدق می کند؛ در فرضی که زنجیر طلا را دور گردن خود آویزان می کند لبس صدق می کند و شبیه گردنبند است ولی در فرضی که زنجیر را داخل جیب می گذارد باید تفصیل داد؛ گاهی زنجیر طلا را دور سینه می پیچد (که مرحوم خوئی این گونه فرض کرده است و تعبیر می کنند «إذا شدّ علی صدره») که لبس صدق می کند ولی این فرض متعارف نیست ولی می توان این گونه فرض کرد که ساعت را داخل جیب سمت چپ می گذارد و زنجیر را به جیب سمت راست وصل می کند (یا ساعت را داخل جیب می گذارد و سر زنجیر را به دکمه لباس وصل می کند) که ممکن است صاحب عروه این را هم لبس ذهب بداند ولی به نظر ما این فرض لبس ذهب نیست؛ اگر دور سینه پیچد که فرض غیر متعارفی است لبس ذهب صدق می کند ولی این که زنجیر طلا را از این جیب تا جیب سمت دیگر آویزان کند عرفاً لبس ذهب صدق نمی کند یا لأقل مشکوک است و لذا به نظر ما فرض دوم مصداق لبس ذهب نیست. و اگر ساعت را داخل جیب بگذارد و سر زنجیر را در بالای همان جیب به لباس سنجاق کند باز هم لبس صادق نخواهد بود.

البته مرحوم خوئی فرموده اند «لبس کل شیء بحسبه» و لذا اگر زنجیر را داخل جیب بگذارد و سر زنجیر را به دکمه یا جا دکمه ای لباس ببندد لبس صدق می کند ولی برای ما روشن نیست و لبس باید متعارف باشد؛ لبس گردنبند به این است که دور گردن آویزان شود و لبس انگشتر این است که به دست انداخته شود و لبس دستبند به این است که دور دست انداخته شود و لبس خلخال این است که به پا آویزان شود ولی آیا لبس زنجیر صدق می کند به این که زنجیر طلا را به دکمه یا جا دکمه ای لباس وصل کند و ساعت را داخل جیب خود قرار دهد؟! لبس زنجیر که نداریم ولی آیا لبس ذهب صدق می کند یا نه که می گوییم برای ما روشن نیست. و اگر برای کسی روشن نباشد می تواند به اصل براءت رجوع کند.

و البته اگر زنجیر طلا آشکار باشد تزین صدق خواهد کرد و حرام خواهد بود مثل این که ساعت را داخل جیب جلیقه گذاشته باشد و زنجیر را به دکمه یا جا دکمه ای لباس وصل کند. و لکن شبهه این است که شاید لبس الذهب و صلاة فی الذهب بر آن صادق نباشد.

البته اگر در عبارتی بگویند که «این شخص زنجیر طلای ساعت را لبس کرد» مصداقش همین زنجیری است که به لباس وصل می کند ولی آیا این تعبیر دلیل می شود که به قول مطلق بگویند «هذا قد لبس الذهب، قد صلی فی الذهب»، که این مطلب برای ما روشن نیست.

اگر گردنبند طلا باشد ولی زنجیر آن طلا نباشد بعید نیست لبس ذهب صدق کند زیرا لبس گردنبند هم هست و به آن لبس می گویند ولی راجع به زنجیر ساعت برای ما صدق لبس ذهب روشن نیست.

۵مسأله ۲۴ (حکم طلای ملبوس پنهان)

صاحب عروه می فرماید: لا فرق فی حرمة لبس الذهب بین أن یکون ظاهرا مرئیا أو لم یکون ظاهرا

برخی گفته اند لبس ذهب در صورتی حرام است که مصداق زینت باشد و تکلیفاً یک حرام داریم و آن تزئین به ذهب است و نماز در ذهب هم وضعاً حرام است که بحث دیگری است ولی حرمت تکلیفیه لبس ذهب به ملاک تزئین به ذهب است و از مجموع روایات می‌خواهند این مطلب را استفاده کنند و لذا اگر لبس ذهب صدق کند ولی مخفی باشد مثل این که زیر لباس‌ها گردن‌بند طلا آویزان کند ولی هیچ کسی آن را نمی‌بیند که تزئین فعلی نیست ولی لبس صدق می‌کند که طبق این مبنا باید بگوییم اشکال ندارد ولی به نظر ما همان طور که صاحب عروه فرموده است لبس ذهب اطلاق دارد و چه بر آن تزئین صدق کند و چه تزئین صدق نکند حرام خواهد بود و تعلیل در روایت این بود که «لأنه لباس أهل الجنة» و تعلیل نکرد که «لأنه زینة أهل الجنة» و «زینتک فی الآخرة» روایات دیگری است که راجع به تختم به خاتم ذهب است «لاتتختم بالذهب فإنه زینتک فی الآخرة» و این روایات مثبتین اند و با هم تنافی ندارند؛ اگر مثل مرحوم خوئی شدیم که قائل می‌شویم تنها حرام لبس ذهب است و تزئین به ذهب حرام نیست و اگر مثل صاحب عروه شدیم که موافق مشهور است و ما نیز این معنا را بعید نمی‌دانیم دو عنوان حرام داریم «لبس الذهب و ان لم یصدق علیه التزیین» و دیگری «تزیین بالذهب و ان لم یصدق علیه اللبس» و لذا لبس حرام است ولو مصداق تزئین نباشد.

و این که در قرآن بیان کرده است «یحلون فیها من أساور من ذهب» نمی‌دانیم به چه جهت است شاید به دو جهت باشد هم به این خاطر که مصداق لبس است و هم به این خاطر که مصداق تزئین است یعنی طلا هم مختص است که لباس مردان بهشتی باشد و هم مختص است که زینت مردان بهشتی باشد و لذا در موثقه عمار گفت «لأنه من لباس أهل الجنة» و نگفت «من زینة أهل الجنة». و یحلون و تحلیه به معنای زینت است ولی «أساور» علاوه بر تزئین، مصداق لبس نیز می‌باشد و نمی‌دانیم که ملاک تحریم لبس ذهب، تزئین به ذهب است یا نه؛ بلکه چه بسا خود لبس ملاک برای حرمت داشته باشد و لأقل در جایی که لبس تزئین شأنی دارد ملاک حرمت وجود داشته باشد یعنی همین مقدار که اگر آشکار بود تزئین بود کافی باشد مثل گردن‌بند که زیر لباس است که اگر آشکار شود مصداق تزئین می‌شود. و البته ما مطلقاً حرام می‌دانیم ولو مصداق تزئین به ذهب نباشد مثل این که لباس از طلا باشد که مردم به آن می‌خندند و تزئین نیست که این مصداق هم حرام است.

صاحب عروه می فرماید: لا بأس بافتراش الذهب و يشكل التدثر به.

روی صندلی طلا نشستن حرام نیست زیرا نه لبس صدق می کند و نه تزئین جسدی صدق می کند و البته تزئین غیر جسدی می باشد ولی دلیل بر حرمت ندارد و مثل این است که کسی دوچرخه طلا سوار شود که تزئین است ولی تزئین جسدی نیست و «فإنه زينتك في الآخرة» از تزئین غیر جسدی انصراف دارد.

صاحب عروه فرموده است: تدثر به لحاف و روانداز طلا اشکال دارد.

می گوئیم: تدثر دو صورت است: گاهی مثل لنگ است که دور خود می پیچد که در این صورت اصلاً لبس صدق می کند. و گاهی مثل روانداز و لحاف روی خود می اندازد که در این صورت لبس صدق نمی کند بلکه تغطیه و پوشاندن است؛ و لذا در حال احرام که لبس مخیط حرام است اگر محرم لباس مخیط را روی خود بیندازد و بخوابد اشکالی ندارد زیرا تغطیه است و لبس نیست ولی نمی تواند لباس را دور خود بپیچد. و لذا تدثر به ذهب اگر مصداق دور خود پیچیدن باشد که به آن التفاف گفته می شود حال چه به نحو لنگ بستن باشد و چه به نحو رداء انداختن باشد، حرام است ولی تغطیه باشد که دیگر لبس نخواهد بود باز به این خاطر که تزئین جسدی محسوب می شود حرام است.

و مرحوم خوبی می فرمودند: کسانی که در بیمارستان اند و عریان اند نمی توانند لحافی روی خود بیندازند و نماز بخوانند زیرا نماز باید با لبس ثوب باشد و لذا باید لحاف را دور خود بپیچد نه این که صرفاً روی خود بیندازد. و این مطلب ایشان بنا بر این که لبس ثوب در نماز شرط باشد حرف خوبی است.

بحث در شرط پنجم به پایان رسید.

۷ شرط ششم (ابریشم خالص نبودن)

السادس أن لا يكون حريرا محضا للرجال بسواء كان ساترا للعوّرة أو كان الساتر غيره و سواء كان مما تتم فيه الصلاة أو لا على الأقوى كالتكّة و القلنسوة و نحوهما بل يحرم لبسه في غير حال الصلاة أيضا إلا مع الضرورة لبرد أو مرض و في حال الحرب و حينئذ تجوز الصلاة فيه أيضا و إن كان الأحوط أن يجعل ساتره من غير الحرير و لا بأس به للنساء بل تجوز صلاتهن فيه أيضا على الأقوى بل و كذا الخنثى المشكل و كذا لا بأس بالمتزج بغيره من قطن أو غيره مما يخرج عن صدق الخلوص و المحوضة و كذا لا بأس بالكف به و إن زاد على أربع أصابع و إن كان الأحوط ترك ما زاد عليها و لا بأس بالمحمول منه أيضا و إن كان مما تتم فيه الصلاة

نماز در لباس از ابریشم خالص برای مردان باطل است و لبس ابریشم خالص نیز بر مردان حرام است. [۱]

[۱] این بحث را روز دوشنبه پنجم فروردین برای کسانی که در قم می باشند ولو از این باب که از دست مهمان ها نفس راحتی بکشند به درس بیایند و با هم گعده کنیم، بیان می کنیم و در آخر بحث اصول عرض کردم که واقعا خواهش می کنم از کسانی که در سفر اند اگر در راههای دور هستند به درس نیایند و راضی به زحمت شما نیستیم حال اگر در اطراف قم و کاشان و تهران بودید یک روزی درس آمدید اشکالی ندارد. خدا به همه شما توفیق بدهد و ان شاء الله در زیر سایه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سال خوبی داشته باشید.